صدای آشنا در دل تاریکی

چه کسی ما را به جنگ کشانده بود؛ چه کسی یا چه چیزی؟

بی حضور آن عوامل، راه خانه را در پیش می گرفتم و مدتها از کنج اتاق بیرون نمی رفتم. نه لذت خورد و خواب گریبانم را گرفته بود و نه دلتنگ دیوارهای خانه بودم. اینها نبودند. روحم خسته بود. به خلوتی نیاز داشتم تا درونم را جست وجو کنم وخاطرات را مرور. خاطرات اگر گفته نشوند، جلوه دیگری دارند. به حقیقت نزدیک می شوند تا به واقعیت؛ چون آدم در خلوت و تنهایی طوری روایت می کند که دلش می خواهد. من می بایست آرام می شدم؛ وگرنه بغض خفه ام می کرد.

دستور رسید که منطقه دربندیخان را ترک کنیم؛ به همین سادگی. گاهی دل فرماندهان ما چه سخت می شد! کجا می توانستم بروم؟ مگر همین چندروز قبل نبود که قهرمانی و رفقایش را گم کرده بودم؟ مگر فراموش شده بودند؟ دلم می خواست بی تفاوت برخورد کنم. اگر به آن مرحله می رسیدیم، خوشبخت بودم. دور و برم داشت خالی می شد. آرزو کردم با من کاری نداشته باشند؛ هر چند آرزویی عبث بود. رو به روی بمو می نشستم و نگاهش می کردم. ساکت و مرموز و مودی و سرسخت ایستاده بود. زیر لب، بچه های مفقود را صدا می کردم. انتظار داشتم به خوابم بیایند؛ دست کم قهرمانی که قدیمی ترین بود. او که دیگر نمی بایست فراموشم می کرد. او که حال و روزم را می دید. نمی دید؟

وقتی این افکار در وجودم ریشه دواند، پذیرفتم که بچه ها شهید شده اند. قبول کرده بودم؛ در اوج ناباوری. چه می توانستم کرد؟

گاهی به سرم می زد که یک تنه بروم و وجب به وجب شیارها و صخره ها را بگردم و آنها را پیدا کنم. این بهترین کار بود. از بلاتکلیفی و در به دری و غصه خوردن و عصبانی شدن و بی تفاوت ماندن و هزار و یک درد دیگر بهتر بود. عملیات بمو لغو شده بود. چه از این بدتر؟! و حالا که همه چیز به باد هوا رفته بود؛ چرا می بایست شاهد نگاههای تمسخرآمیز صخره ها می ماندم؟

این کوه لعنتی چه بلاها سرمان آورده بود! چقدر خسته مان کرده بود! چقدر تشنگی کشیده بودیم! چقدر ترسیده بودیم، فرار کرده بودیم، نگاه کرده بودیم، مخفی شده بودیم، چقدر رنج برده بودیم! و چقدر لذت برده بودیم! چقدر به وجودمان می نازیدیم! ما به قلب دشمن نفوذ می کردیم، از قعر جهنم برمی گشتیم و روی بام بمو راه می رفتیم؛ این نازیدن نداشت؟

بشر به همه چیز عادت می کند؛ حتی به بدترین چیزها. اصلاً دل می بندد. می داند که نباید دل ببندد. او ذاتاً عاشق است؛ عاشق همه چیز. بمو جز سختی چیز دیگری ندارد. صخره است، سنگهای تیز است، دره است، خشک است، آب ندارد، پرتگاه است. آفتاب بمو، مغز آدم را متلاشی می کند، پوست می کند، رس آدم را می کشد، آدم را به هذیان وامی دارد. یک جای نرم و هموار ندارد تا آدم کپه اش را بگذارد. بابا، جایی است که بز کوهی در آن می میرد. هزار و یک بن بست دارد و چند راه صعب العبور و نفس گیر و آدمکش. بمو جان می دهد برای کشته شدن؛ ولی برای بی کس مردن... برای غریبانه مردن.

گفتند: «برویم... خیلی رفته اند، ما هم برویم.»

غروب بود. باد ملایمی می وزید. همه جا در سایه شومی فرو می رفت. از بمو فقط هاله ای باقی مانده بود؛ مثل تنهاترین کوه دنیا. نه قهرمانی از ذهنم دور می شد و نه سعیدی. در این روزها مرتب به برزگر هم فکر می کردم. او در والفجر یک شهید شد و در کانال جا ماند و من نتوانستم برش گردانم. این را همه می دانستند. می دانستند که نتوانسته ام برش گردانم؛ ولی نگاهشان روی من سنگینی می کرد.

عذابم می داد. پدرم را درمی آورد. از آنجا رفتیم؛ یاد برزگر همراهم آمد. حالا، در این روزهای غمگین پاییزی، قهرمانی و بچه های دیگر را جا می گذاشتم. باز نگاه کسانی روی من سنگینی می کرد. می دانستم که دیر یا زود شروع می شود. حتی اگر اینطور نبود، باز هم می دانستم که شروع می شود. می بایست شروع می شد. یکی را می خواستم تا قشنگ ترین مرثیه ها را بخواند:

ای از سفر برگشتگان، کو شهیدان ما
کو شهیدان ما

کجا شدند غرقه به خون، دوستمان شما، دوستان شما

گویند یکی زان کشته ها، به بدن سر نداشت

همچون شهیدان حسین، به صف کربلا، به صف کربلا

شنیده بودم که امام فرموده بود که از این مرثیه ها نخوانیم؛ حماسی بخوانیم؛ اما چه می شد کرد؟ در گوشه وکنار، به این مرثیه گوش می دادیم؛ البته کمتر از روزهای قبل؛ وقتی که دلمان برای بچه های شهید تنگ می شد؛ شهیدانی که جنازه هایشان مفقود بود.

این را نگفتم که سر تیمهای اطلاعات عملیات، همراه با سعید قاسمی به دیدار امام رفته بودند؛ در گرماگرم کار شناسایی منطقه و درست زمانی که من و مجیدزاد بود به بالای بمو وسمت تنگه سر تک رفته بودیم. ما هم مثل همه بچه های بسیجی، شوق دیدار امام را داشتیم؛ اما قسمت نشد.

خوب، عملیات منطقه دربندیخان لغو شد و گردانها راه افتادند به سوی منطقه عملیاتی والفجر چهار.

آیا بمو برای همیشه فراموش می شد؟ فرماندهان می گفتند: نه. ما همچنین نظری داشتیم. پس هم چیز را گذاشتیم به عهده آینده.

سعید قاسمی پیغام داد که هر چه زودتر حرکت کنم. دو - سه نفری ماندند تا باز دنبال بچه های مفقود بگردند. این کار می بایست انجام می شد؛ وگرنه من یکی دیوانه می شدم. قدری آرام گرفتم؛ فقط کمی. شاید هم خودم را زدم به بی تفاوتی؛ یا وانمود کردم. آمبولانس واحد آمده بود تا آخرین نفرات را به سریل ذهاب برساند. بار و بندیلم را توی کوله ام انداختم و خسته و ژولیده راه افتادم. دلم در بمو جا مانده بود. دم به دم نگاهش می کردم. نمی دانستم از این عفریته آدمخوار متنفرم یا او را پذیرفته ام. قهرمانی و سعیدی و عسگری از نظرم دور نمی شدند. گاهی فکر می کردم که اگر چنین اتفاقی نیفتاده بود، راحت تر می توانستم بروم.

تا جایی که چشم کار می کرد و من حوصله داشتم، بمو را نگاه کردم. خسته که شدم، خوابیدم. در مقر محرم (سریل) بیدار شدم. بچه های اطلاعات عملیات، همگی حال مرا داشتند. هنوز از آن نگاه سنگین و پرسشگرانه خبری نبود. شاید زود بود. صدای مرثیه ای از ضبط صوت به گوش می رسید:

خون شد دلم خدایا، رحمی نما به حالم
از دوری رفیقان، آشفته شد خیالم

این وصف حال من بود. نشستم کنج اتاق و زانوها را بغل زدم و چشم دوختم به ضبط صوت:

تا قله هدایت، یاران من برفتند
گم گشته ام خدایا، در کوچه ضلالم

همچون پرنده عاشق، پرواز عشق من بود
اندر غم شهیدان، بشکست پر و بالم

ما عاشقان همره، عهد سفر ببستیم
آن کاروان برفت و آمد غم ملالم

سرخ است دشت میهن، از خون پاک مردان
زرد است روی زارم، افتاده چون هلالم

یک آسمان ستاره، یک دشت پرزلاله
رویده از دل شب، من مانده و خیالم

از قامت شهیدان، برپاست باغ لاله
بشکست پشتم از غم، در غصه بی مثالم

همچون همه شهیدان، این است آرزویم
اندر ره خمینی، پویم ره کمالم

یا رب بگو شهادت، معراج تا سعادت
کی می شود نصیبم، پاسخ بده سؤالم

ای شاهدان تاریخ، دیدار تازه گردد
فالی گرفته ام دوش، خونین نمود فالم

آیم به سوی جنت، تا رویتان ببینم
مهمان شوم شما را، گر حق دهد مجالم

وصف حال همه بچه هایی که در بمو بودند؛ همه کسانی که شهیای بمو را دیده بودند. اگر اینطور نبود، این طور زار نمی زدند. ای شاهدان تاریخ، دیدار تازه گردد... این همان روزنه امید بود. اما امیدوار بودیم. پس زنده بودیم.

با هنرمندان دفاع مقدس

جنگ تلخ ترین خاطره نسل من

اشاره:

شاهرخ تندرو صالح بی شک از نویسندگان و شاعران متعهد و دلسوزی است که پشتکار و جدیت در کلام و آثارش ستودنی و قابل تحسین است. وی هم اکنون در فرهنگسرای ارسباران مدیریت برنامه های ادبی و هنری را برعهده دارد. در فرصت کوتاهی که دست داد به دو سه سؤال از سؤالات متعدد ما پاسخ گفتند که در پی می آوریم.

این روزها چه می کنید؟

در حال حاضر بازنویسی رمان حبابخانه که موضوعی اجتماعی دارد و در لابه های درونی اش نگاهی به جنگ نیز دارد را در دست انجام دارم همچنین موضوع شناسی شعر دهه ۶۰ که بخش اعظمی از آن به شعر دفاع مقدس برمی گردد و نیز تحقیق و مطالعه روی ادبیات مهاجرت که یکی از زیرساختهای ادبیات معاصر است از عمده دغدغه های کنونی من است.

شما در کنگره سیزدهم شعر دفاع مقدس حضور داشتید این کنگره و نقش کلی این کنگره ها را چطور می بینید؟

نقش اصلی کنگره های شعر دفاع مقدس بسیار مهم است اما به نظر می رسد که می بایست تمامی چهره های محبوب شعری از هر طیف و طبقه ای حضور داشته باشند و باید این حق را به مخاطب داد تا به صداهای متنوع شعر دفاع مقدس ایران گوش دهد و این بزرگترین نقیصه ای است که مخاطبان را به سمت انتخابهای از پیش تعیین شده پیش می برد. چهره هایی مثل خانم بهبهانی، هوشنگ ابتهاج، شاپور بنیاد، اخوان ثالث و ... و در کنار آنها دکتر طاهره صفارزاده، موسوی گرمارودی، پرویز بیگی حبیب آبادی، حسین اسرافیلی و ... هریک جلوه هایی از شعر جنگ را در آثارشان دارند اما متأسفانه ما همه آنها را یکجا و در کنار همدیگر نمی بینیم.

آخرین اثری که در حوزه ادبیات دفاع مقدس خوانده اید چه نام دارد و نظرتان در باره آن چیست؟

آخرین کتابی که خوانده ام «نفر سوم از سمت چپ» نام داشت ، داستانی کوتاه در باره جنگ از مجید قیصری که بسیار جذاب و خواندنی بود. دوست دارم قیصری را با چندنویسنده خارجی مقایسه کنم اما این کار را نمی کنم چون احساس می کنم قیصری چیز دیگری است و در این اثر ، لایه های جنگ را طوری بررسی می کند که مخاطب ناخودآگاه شروع می کند به جراحی شخصیت های داستان. قیصری جراح واقعیتی به نام جنگ است هرچند که خود جنگ را دوست ندارد. به نظر من این یکی از نویسندگان خوبی است که مخاطب را با واقعیات روبرو می کند.

در پایان این صحبت کوتاه حرفی از جنس دلتان بزنید.

یکی اینکه جنگ تلخ ترین خاطره نسل من بود و دوم اینکه این شعر ابتهاج را زمزمه می کنم:

آه ای بهار سوخته
خاکستر جوانی
تصویر پرکشیده در آیینه تهی
یا یاد گیسوان بلندت
آیینه در غبار سحر آه می کشد
مرغان باغ
بیهوده خواندند
هنگام گل نبود
برو ...

مهاجرت به کانادا (وکیل مجرب کانادایی)
سرمایه گذاری
تجاری
رفع طرد مهاجرت
خرید دعوی و تجارت
نمایندگی در ایران: ۰۹۱۲-۱۹۴۸۷۹۵
نمایندگی در کانادا: ۰۰۱-۴۱۶-۹۳۰۳۱۹۱
nfoghi@yahoo.com:Email
shahram@rogers.com
www.visaplace.com:website

دیپلمه های نظام قدیم و فارغ التحصیلان پیش دانشگاهی
آیا می خواهید با جزوات ما به آسانی بدون اتلاف وقت و
بدون کنکور وارد دانشگاه شوید؟
و در رشته های حقوق، کامپیوتر، حسابداری، مدیریت بازرگانی، زبان انگلیسی، شیمی، روان شناسی، زیست شناسی، ادبیات فارسی، آمار، فیزیک، علوم تربیتی، کتابداری، زمین شناسی، جغرافیا، الهیات، علوم اجتماعی و ریاضی در دانشگاه های دولتی بپیامنور، تحصیل و لیسانس معتبر از وزارت علوم دریافت نمایید و نهایتاً نیز بتوانید در کلیه دانشگاههای کشور، در آینده، در فوق لیسانس ادامه تحصیل دهید.
تلفن برای کسب اطلاع بیشتر: ۸۳۱۱۲۵۱-۰۲۴۱-۸۳۱۰۰ تهران پیام

نماینده شهرستان
شرکت معتبر خدمات حمل و نقل در شهرستانهای:
اهواز، ارتی، آمل، بابل، کرمان، شبانور، یزد، بروجرد، گرج، قزوین، همدان، سمنان، داماغان، شهرکرد، زنجان، چاوس، نوشهر، تنکابن، رامسر، رودسر، لنگرود و سایر شهرستانها نماینده فعال و خوشنام که دارای دفتر کار با امکانات عالی مناسب را به همکاری دعوت می نماید.
دارنده ماشین نشانی و شرح سوابق کاری و امکانات خود را به همراه یک قطعه عکس جدید به تهران صندوق پستی: ۱۵۸۱۵/۳۳۶۷ در اسرع وقت ارسال نمایند.

دعوت به همکاری
یک شرکت معتبر برای مشاغل زیر متقاضیان واجد شرایط را به همکاری دعوت می نماید:
۱- مدیر امور مالی، آشنا به سیستم های پیمانکاری و قیمت تمام شده با حداقل ۵ سال سابقه مدیریتی
۲- کارشناس امور مالی با حداقل سه سال سابقه کار مفید
۳- بایگان با ۵ سال سابقه کار
تلفن تماس: ۸۸۸۸۵۵۵۵

آگهی مزایده

شرکت پلی اکریل ایران در نظر دارد، نسبت به فروش املاک مشروحه ذیل از طریق مزایده به بالاترین پیشنهاد به اشخاص حقیقی یا حقوقی اقدام نماید. متقاضیان می توانند با در دست داشتن رسید واریز مبلغ ۵% قیمت پایه کارشناسی به حساب بانک ملی شعبه چهارراه آبشار اصفهان جاری ۱۰۰۲ و به منظور آگاهی از محل ملک و دریافت برگ شرایط شرکت در مزایده از تاریخ درج آگهی به مدت ۱۵ روز به نشانی: تهران، خیابان بخارست، کوچه ششم، شماره ۲۱، ساختمان آتیه دماوند، طبقه سوم، دفتر شرکت پلی اکریل ایران و یا به نشانی: اصفهان، کیلومتر ۴۵ جاده اصفهان - مبارکه - دفتر مرکزی شرکت پلی اکریل ایران - اداره حقوقی مراجعه فرمایند. این شرکت در رد یا قبول یک یا کلیه پیشنهادات مجاز و مختار می باشد.

شماره های تماس
کارخانه - دایره حقوقی: ۰۳۳۵۵۵۲۷۵۸۴
تلفن همراه: ۰۹۱۳۲۶۷۰۶۵ - ۰۹۱۳۱۱۸۰۲۵۴ - ۰۹۱۲۱۱۸۵۱۶۱

ردیف	نوع ملک	کاربری	پلاک ثبتی	متراژ	قیمت پایه کارشناسی	ملاحظات
۱	یک قطعه زمین واقع در تهران، شهرک غرب	مسکونی	۷۳/۶۷۸۸ سند ششدانگ	۷۲۰	۸/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	نشانی: میدان صنعت، خیابان هرمزان، کوچه سیزدهم، کوچه سبز
۲	یک واحد آپارتمان واقع در اصفهان	مسکونی	۲۱۹/۱۲۱ سند ششدانگ	۱۱۶	۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	نشانی: اصفهان، چهارباغ عباسی، خیابان سید علی خان، جنب مسجد الهادی، ساختمان نیکان، طبقه سوم
۳	یک واحد آپارتمان در حال ساخت	مسکونی	۴۴۹۸/۳ قرارداد پیش فروش	۱۶۵	۱/۲۴۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	نشانی: اصفهان، بلوار میرزا کوچک خان، برج در حال ساخت سیما، طبقه پنجم

روابط عمومی شرکت پلی اکریل ایران

آگهی استخدام

شرکت لوله سازی ماهشهر برای تأمین نیروی انسانی مورد نیاز خود به تعدادی کارمند در مقاطع تحصیلی کارشناسی و فوق دیپلم در رشته های زیر نیازمند است.

ردیف	مقطع تحصیلی	توانائی و مهارت	حداقل تجربه کاری	تعداد مورد نیاز	توضیحات
۱	لیسانس صنایع یا مدیریت صنعتی	سرپرستی واحد برنامه ریزی و کنترل تولید	۵ سال	۱ نفر	
۲	لیسانس صنایع یا مدیریت صنعتی	کارشناس برنامه ریزی و کنترل تولید	۳ سال	۱ نفر	
۳	لیسانس مکانیک / متالوژی	کارشناس جوش	سابقه مفید مرتبط	۱ نفر	ترجیحاً مهندس بین المللی جوش
۴	لیسانس مکانیک /سیالات	سیستم های هیدرولیکی	سابقه مفید مرتبط	۲ نفر	
۵	فوق دیپلم مکانیک / ساخت و تولید	به مدارات هیدرولیکی و خطوط انتقال لوله هیدرولیکی	سابقه مفید مرتبط	۵ نفر	
۶	فوق دیپلم صنایع فلزی یا متالوژی یا برق	اپراتور جوش زیر پودری	سابقه مفید مرتبط	۳ نفر	ترجیحاً مسلط به توفهای MAG,MMA,SAW
۷	دیپلم	اپراتور آلتراسونیک سطح I و II	سابقه مفید مرتبط	۸ نفر	
۸	دیپلم ریاضی	برنامه ریزی و کنترل تولید	۲ سال	۲ نفر	

شرایط متقاضیان:
۱- دارا بودن پایان خدمت یا معافیت دائم (غیرپزشکی)
۲- دارا بودن مدرک تحصیلی از دانشگاههای معتبر
۳- تسلط کامل به زبان انگلیسی و سیستم های کامپیوتری

واجدین شرایط فوق می توانند درخواست کتبی خود را به انضمام فتوکپی مدرک خدمت نظام یا معافی دائم (غیرپزشکی) و یک قطعه عکس ۴×۳ و فتوکپی آخرین مدرک تحصیلی با قید نشانی دقیق و شماره تلفن تماس حداکثر تا تاریخ ۱۳۸۴/۲/۱ از طریق پست به نشانی ماهشهر، منطقه ویژه صنعتی، سایت یک خیابان آزادی یا صندوق پستی به شماره ۳۶۳ سربندر ارسال نمایند. متعاقباً متقاضیان به وسیله شماره تلفن مندرج در برگ درخواست برای مصاحبه حضوری دعوت خواهند شد.

امور اداری
شرکت لوله سازی ماهشهر